



ریچارد باخ
ترجمه لادن جهانسوز

پنداد

مجموعه پنداد
تولید و انتشار: انتشارات پنداد
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳۳
تلفن: ۸۸۷۷۱۳۳ - ۸۸۷۷۱۳۴
فکس: ۸۸۷۷۱۳۵
وبسایت: www.pandad.com

پندار

اثر ریچارد باخ

پس از انتشار داستان جانانان مرغ دریایی، سوالی را بیش از یک بار شنیده بودم:

- ریچارد، اثر بعدی تو چیست؟ پس از جانانان، چه خواهی نوشت؟

در آن دوران، پاسخ می‌دادم که مجبور نیستم چیزی حتا کلمه‌ای را بنویسم، چرا که کتاب‌هایم، همه‌ی آنچه را که می‌خواستم، گفته بودند و این که پس از مدتی قطعی، ماشین وجودم در حال جان‌گیری مجدد بود و از این جور چیزها. بسیار لذت بخش بود که مجبور نباشم، تا نیمه‌های شب کار کنم. هنوز هم، در هر تابستان و یا هر وقتِ دیگر که هوا پیمای آنتیک خود را بیرون آورده و در مراتع سبز و دریاگونه‌ی میدوست امریکا، مسافران را برای سفرهای کوتاه سه دلاری به پرواز در می‌آورم، تنش قدیمی را از نو حس می‌کنم؛ چیزی برای گفتن مانده که هنوز آن را بازگو نکرده‌ام.

هیچ از نوشتن لذت نمی‌برم. آنجا، در تاریکی اگر قادر باشم که به ایده‌ای

پشت کنم و یا از گشودن دری به سوی آن امتناع ورزم، هرگز دست به قلم نخواهم برد. اما گاه، انفجار مهیب دینامیتی از شیشه و آجر و تراشه‌های در حال پرواز در دیوار روبه‌روی رخ می‌دهد و شخصی که با احتیاط از روی خرده شیشه‌ها عبور می‌کند، گلوی مرا به چنگ می‌آورد و به نرمی می‌گوید:

- تا وقتی که مرا با واژه‌ها بر کاغذ نیاوری، اجازه نمی‌دهم بروی.

چنین بود که من پندار را ملاقات کردم.

حتا زمانی که در میدوست، به پشت دراز می‌کشیدم و بخار کردنِ ابرها را تمرین می‌کردم، نمی‌توانستم، داستان را از ذهنم دور کنم... چه می‌شد شخصی که واقعاً در این باب مناسب بود، از راه می‌رسید، کسی که قادر بود به من پیام‌وزد که جهان من چگونه می‌گردد و چطور می‌توان آن را به تسلط درآورد. چه می‌شد اگر می‌توانستم فردی متعالی و کمال یافته را ملاقات کنم... چه می‌شد اگر یک سیدارتا یا یک مسیح با نیرویی مسلط بر پندارهای جهان به عصر ما قدم می‌نهاد، چون او واقعیت پنهان آن‌ها را می‌شناخت. و چه می‌شد اگر خود من با او دیدار می‌کردم، در حالی که هواپیمایی را می‌راند و با من در مرغزاری فرود می‌آمد. از چه چیز سخن می‌گفت و چه شکلی بود.

شاید او شبیه به مسیح‌های رهایی‌بخش نقش شده بر صفحه‌های روغنی و لکه‌دار دفتر روزانه‌ی من نباشد، شاید او از آنچه که در این کتاب نوشته شده، سخنی نگوید. اما این‌ها، چیزهایی است که این یگانه برایم بازگو کرد.

- هر چه را که ما در فکر خویش نگه می‌داریم، به زندگی مان جذب می‌کنیم.

به عنوان نمونه؛ اگر این مسأله حقیقت دارد، پس به هر حال دلیلی وجود دارد که من و شما، خویشتن را به این لحظه از زمان فراخوانده‌ایم. شاید در رابطه با کتابی که در دست دارید هیچ تصادفی وجود نداشته باشد؛ شاید

چیزی درباره‌ی این رویدادها وجود دارد که برای به یاد آوردن آن به این جا آمده‌اید. من چنین اندیشه‌ای را برمی‌گزینم و فکر می‌کنم که مسیح‌های من در بُعد دیگری به سر می‌برد و به هیچ روی خیالی نیست. هر دوی ما را نظاره می‌کند و به خاطر جالب بودن این رویداد، به روشی که ما آن را طرح‌ریزی کرده‌ایم، که رخ دهد، بر ما می‌خندد.

ریچارد باخ